

آسیب شناسی و ناپایداری توسعه اجتماعی در ایران

غلامرضا غفاری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۳۱

چکیده

توسعه به مثابه صفتی که بیانگر کم و کیف هر جامعه و دوره تاریخی است و در حوزه‌های وسیع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در مقیاس‌های کلان (نظام)، میانی (نهادی و سازمانی) و خرد (کنشگری) قابل‌شناسایی و احصاء است. به‌رغم قوت‌ها و توانمندی‌هایی که با خود دارد آسیب‌ها و مسائلی را هم همراه دارد، که آن را دچار اختلال و ناپایداری‌هایی می‌کند. این اختلال و ناپایداری در کشورهایی که فرآیند توسعه‌شان متأثر از جوامع دیگر و پارادایم‌های فکری بیرونی بوده بیشتر بوده است. و مهم‌تر این‌که این وضعیت در حوزه اجتماعی که قلمرو توسعه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، نمایمی بیشتری دارد. در این مقاله به چرایی غفلت از توسعه اجتماعی، ناپایداری و آسیب‌های آن در پرتو گفتمان‌های جدید و تازه‌ای که در نوشته‌های توسعه مطرح شده‌اند چون گفتمان پسا استعماری، پسا توسعه‌ای و توسعه جایگزین و نیز تجربه عملی و پیامدهایی که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای از حیث اجتماعی در پی

داشته‌اند استفاده می‌شود. فرض بنیادی این مقاله این است که امر اجتماعی و به تبع آن توسعه اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته و نگاهی تقلیل‌گرایانه در بحث‌های توسعه وجود داشته است. به‌گونه‌ای که توسعه اجتماعی را در مقام نظر معطوف به رفاه اجتماعی در معنای حداقلی آن و از حیث سیاستی معادل با تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای اساسی دانسته و یا این‌که پسماند امر اقتصادی و سیاسی تلقی شده است.

مفاهیم کلیدی: توسعه اجتماعی، ناپایداری، گفتمان‌های توسعه‌ای، سیاست

توسعه

مقدمه

طرح و قوت گرفتن توسعه اجتماعی در دوره جدید را باید در ظهور انقلاب صنعتی، گسترش روزافزون فرآیند تفکیک اجتماعی و ضرورت سازمان‌دهی فرآیند توسعه از حیث نظری و عملی جستجو کرد، که برآمدن رویکردهای گوناگون توسعه را در باب کم و کیف توسعه در پی داشته است. هرچند که وجه غالب بیشتر آن‌ها در نقطه شروع، تمرکز بر رشد اقتصادی بود، که صرفاً می‌تواند به‌عنوان ساحتی از توسعه در شکل مادی آن باشد، اما چنین تعبیر تک‌بعدی معادل با صورت تام توسعه تلقی می‌شد و با چنین پنداشتی توسعه از حیث ارزیابی و سنجش غالباً معطوف به اندازه‌گیری و مقایسه درآمد سرانه و یا تولید ناخالص داخلی بود و توسعه به‌مثابه افزایش میزان این شاخص‌های کمی در نظر گرفته می‌شد. با چنین پنداشتی توسعه به‌عنوان یک فرآیند، آشکارا به بسیج برنامه‌ریزی‌شده منابع و تکنولوژی عمومی و خصوصی در راستای رشد اقتصادی مربوط دانسته می‌شد و از منظر رفاه و بهزیستی اجتماعی، گزاره «ثروت بیشتر به خوشبختی بیشتر افراد می‌انجامد»، اصلی پذیرفته‌شده محسوب می‌شد (غفاری و امیدی، ۱۳۸۸). اما از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی، با بروز و ظهور پیامدهای منفی حاصل از رشد اقتصادی که در مواردی همراه با اعتراض و شورش‌هایی از بخش‌های فرودست جامعه

بود و نیز افزایش نابرابری‌ها و فقر و برجسته شدن دغدغه‌های جدید از سوی دیگر، جایگاه رشد اقتصادی به‌عنوان هدف اصلی توسعه مورد پرسش و تردید قرار گرفت و تلاش‌هایی انجام شد تا توسعه در ابعاد فراگیر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی آن و حتی از حیث زیست‌محیطی مورد اعتنای نظری و سیاستی قرار گیرد و رشد اقتصادی و سیاست‌های مربوط به آن نه به‌عنوان هدف بلکه به‌عنوان یکی از ابزارهای دستیابی به اهداف توسعه در نظر گرفته شود. هرچند که این توجه فرار و فرودهایی داشته است که تغییر در رویکردها و سیاست‌ها مطرح شده در نوشته‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی این فراز و فرود و تغییر در مواضع را نشان می‌دهد. به تعبیر فاین^۱ (۱۳۸۵) «اجماع واشنگتن» در اوایل دهه ۱۹۸۰ در راستای تسلط مجدد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با رویکرد تسلط مؤلفه‌های اقتصادی توسعه در چارچوب سیاست‌های تعدیل، مجدداً رشد اقتصادی را به‌عنوان عامل مؤثر توسعه برجسته ساخت. اما پیامدهای منفی این سیاست‌ها در حوزه اجتماعی موجب دامن زدن به این بحث شد که اساساً تعدیل نمی‌تواند چهره‌ای انسانی داشته باشد. جالب این‌که بررسی انجام شده در مورد اهداف و مأموریت‌هایی که سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی توسعه دنبال کرده‌اند نشان می‌دهد که این سازمان‌ها را می‌توان برحسب هدف‌ها و کارکردهای اعلام شده به چهار گروه اصلی تقسیم کرد که به ترتیب فراوانی از این قرارند:

الف) رشد اقتصادی و توسعه تجارت (۶۳ درصد)؛

ب) توسعه اجتماعی (۱۷ درصد)؛

پ) نوسازی و بازسازی (۱۳ درصد)؛

ت) توسعه روستایی و کشاورزی (۷ درصد).

واقعاً اگر هدف اصلی از تأسیس سازمان‌های توسعه‌ای تأمین منافع واقعی کشورهای توسعه‌نیافته در جهت بهبود شرایط زندگی در این جوامع بود می‌بایست

هدف و کارکرد بخش اعظم مؤسسات و سازمان‌های تأسیس شده ناظر بر توسعه روستایی و کشاورزی باشد. زیرا بخش مهمی از جمعیت این قبیل جوامع در نواحی روستایی به سر می‌برند و منبع اصلی درآمدشان نیز عموماً کشاورزی است. در حالی که به‌عکس بیش‌ترین نسبت اهداف به توسعه تجارت اختصاص دارد که به‌روشنی بازگوی اراده معطوف به تأمین منافع صادرکنندگان کالاهای صنعتی است (زاهدی مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱۵۱). دیده می‌شود که سهم توسعه اجتماعی ۱۷ درصد است و بیشترین سهم مربوط به رشد اقتصادی و تجارت است به‌گونه‌ای که می‌توان گفت جریان اصلی حاکم بر هدف‌ها و کارکردهای سازمان‌ها و مؤسسات توسعه‌ای پس از جنگ جهانی دوم بیشتر تأمین منافع تجاری و اقتصادی کشورهای پیشرفته غربی است. در اوایل دهه ۱۹۹۰ سازمان ملل، گزارش توسعه‌ای را با رویکرد توسعه انسانی منتشر کرد و از اواسط این دهه، به‌ویژه در پی صدور بیانیه آمستردام، مؤلفه‌های مربوط به توسعه اجتماعی نظیر سرمایه اجتماعی، همبستگی اجتماعی و... نیز به نوشته‌های توسعه راه یافت و به تعبیری در سلسله‌مراتب اهداف توسعه تغییراتی اساسی حاصل گردید و با تأکید سازمان ملل، بهزیستی اجتماعی و کیفیت زندگی در رأس اهداف توسعه قرار گرفت. این تغییر پارادایمی با تعیین اهداف توسعه هزاره^۱ از سوی سازمان ملل نیز تقویت شده است. استیگلitz^۲ (۱۳۸۲) در بحث از پارادایم جدید توسعه، توسعه را معطوف به تحول و توسعه اجتماعی می‌داند که ضمن گسترش افق‌های انتخاب و آزادی افراد، کاهش فقر و تخریب محیط‌زیست، افزایش بهداشت و طول عمر و به‌طور کلی ارتقاء کیفیت زندگی را به همراه دارد. او بر این باور است که در دهه‌های گذشته، نظریه‌پردازان با تلقی فنی از توسعه، صرفاً به بعد اقتصادی آن توجه داشته‌اند بنابراین ضروری است که در گذار به پارادایم جدید، توسعه را مقوله‌ای اجتماعی و مشارکتی در نظر گرفت که «گفتگوی آزاد و مشارکت مدنی فعال و انعکاس صدای

1. Millennium Development Goals
2. Stieglitz

افراد در تصمیماتی که بر زندگی آنها تأثیرگذار است را نیز شامل می‌گردد» (استیگلیتز، ۲۰۰۲: ۱۶۵). این گذار پارادایمی به‌ویژه در دیدگاه نهادهای بین‌المللی سبب گردید تا در نظریه‌های جدید توسعه ارتقاء مطلوبیت، رضایت خاطر ذینفعان برنامه‌های توسعه‌ای و در نظر گرفتن خواست جمعیت هدف و پایداری توسعه اجتماعی اهمیت شایان توجهی پیدا کند. در عین حال در بسیاری از کشورهای در حال توسعه همراهی و توازن لازم بین صورت‌های گوناگون توسعه وجود ندارد که خود موجب ناسازگاری و به حاشیه رفتن و نیز ناپایداری توسعه اجتماعی شده است.

طرح مسئله

توسعه به‌مثابه صفتی که بیانگر کم‌وکیف هر جامعه و دوره تاریخی است و در حوزه‌های وسیع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در مقیاس‌های کلان (نظام)، میانی (نهادی و سازمانی) و خرد (کنشگری) قابل‌شناسایی و احصاء است به‌رغم قوت‌ها و توانمندی‌هایی که با خود دارد آسیب‌ها و مسائلی را هم همراه دارد که آن را دچار اختلال و ناپایداری‌هایی می‌کند. این اختلال و ناپایداری در کشورهایی که فرآیند توسعه‌شان متأثر از جوامع دیگر و پارادایم‌های فکری بیرونی بوده بیشتر است. و مهم‌تر این‌که این وضعیت در حوزه اجتماعی که قلمرو توسعه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، نمایی بیشتری دارد. در این مقاله به چرایی غفلت از توسعه اجتماعی، ناپایداری و آسیب‌های آن در پرتو نقد رویکردها و نظریه‌ها مرسوم توسعه و نیز سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای اختیار شده که به لحاظ سازوکار اجرایی عمدتاً مبتنی بر برنامه‌ریزی اثباتی و فرا اثباتی بوده‌اند پاسخ داده خواهد شد که در این مسیر از گفتمان‌های جدید و تازه‌ای که در نوشته‌های توسعه مطرح شده‌اند چون گفتمان پسا استعماری، پسا توسعه‌ای و توسعه جایگزین و نیز تجربه عملی و پیامدهایی که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای از حیث اجتماعی در پی داشته‌اند استفاده می‌شود.

فرض بنیادی این مقاله این است که امر اجتماعی و به تبع آن توسعه اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته و نگاهی تقلیل‌گرایانه در بحث‌های توسعه وجود داشته است. هرچند که بنا به شیفت‌های مفهومی و نظری حاصل شده در نوشته‌های توسعه و نیز اعتنای به امر پویایی جوامع انسانی؛ در دوره جدید از ارائه تعریف به‌خصوص در شکل سفت‌وسخت آن پرهیز می‌شود. باین‌وجود توسعه اجتماعی در معنای جدید آن با افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، خدمات و سیاست بهره‌گیری از منابع برای سطوح زندگی مطلوب‌تر تعریف می‌کنند تحقق چنین توسعه‌ای درگرو توانمندسازی، بسط حضور و مشارکت مردان و زنان در عرصه عمومی و شبکه چندگانه روابط اجتماعی است. که امکان ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در ساختارها و روابط اجتماعی باانگیزه تحقق اهداف ادغام اجتماعی، انسجام اجتماعی و پاسخگو کردن کارگزاران را فراهم می‌سازد.

پیشینه موضوع

اندیشه و رویکردهای نظری توسعه که وجه سیاستی نیز در نوشته‌های و طرح‌های توسعه‌ای پیدا کرده‌اند، بر مبنای نوشته‌های تولیدشده در حوزه مطالعات توسعه، می‌توان در قالب چهار برش زمانی زیر مورد اعتنا قرار داد.

۱- دوره ۱۹۷۰-۱۹۴۵؛ توسعه به‌مثابه رشد اقتصادی

در این دوره، مبنای نوشته‌های توسعه، پارادایم نوسازی^۱ بود که رشد را فرآیندی خطی می‌دانست. مشخصه بارز این دوره معادل دانستن رشد اقتصادی با توسعه است بدین معنا که کشورها برای رسیدن به توسعه می‌بایست برنامه‌های خود را برافزایش تولید ناخالص داخلی متمرکز کنند که این امر به‌نوبه خود نیازمند افزایش روزافزون

1. modernization

سرمایه‌گذاری به‌ویژه در بخش‌ها و مناطقی است که از مزیت نسبی برخوردارند. و گمان بر این بود که به‌تدریج نتایج حاصل از رشد اقتصادی به سایر حوزه‌ها و مناطق سرریز و موجب توسعه آن‌ها نیز می‌شود.

۲- دوره ۱۹۸۰-۱۹۷۰؛ توجه به نیازهای اساسی و مسئله باز توزیع درآمد

در اواخر دهه ۱۹۶۰ مشاهده گردید که به‌رغم رشد سریع اقتصادی، مسائلی چون فقر، بیکاری، نابرابری اقتصادی، شکاف اجتماعی و... رو به فزونی نهاده است که این امر موجب انجام مطالعات گسترده‌ای پیرامون سیاست‌های توسعه در راستای تنظیم رابطه رشد و توزیع گردید. از این‌رو در این دوره تکنولوژی‌های کاربر، مکانیسم‌های توزیع مجدد درآمد و پاسخ به نیازهای اساسی انسان مورد توجه قرار گرفت. راهبرد نیازهای اساسی بر بنیادهای پایه‌ای یکسان توسعه مانند غذای کافی، آب پاک، سرپناه مناسب، اقدامات بهداشتی کارآمد، مراقبت‌های بهداشتی اولیه و حداقل آموزش ابتدایی تأکید می‌کند (هینز، ۱۳۹۰: ۶۲). پارادایم وابستگی که در این دوره نمود یافت، سه عامل را در ایجاد وضعیت پیش‌آمده به‌ویژه در کشورهای توسعه‌نیافته شناسایی می‌کند؛ سیاست‌های کشورهای صنعتی، عدم تناسب توصیه‌های سازمان‌های بین‌المللی با شرایط و توانایی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورها و پایداری شکاف میان کشورهای فقیر و غنی و همچنین نابرابری درون کشورهای توسعه‌نیافته. در اواخر این دوره توجه به مسائلی چون فقر و نابرابری کاهش یافت که البته این امر نه به معنای حل این مسائل، بلکه نتیجه برجسته شدن بحران‌هایی چون بدهی‌های خارجی کشورهای توسعه‌نیافته بود. در این دوره بانک جهانی نیز با هدف افزایش بهره‌وری، کمک به توسعه نیازهای اساسی و ارائه مستقیم کمک به فقرا از محل منابع حاصل از رشد سریع اقتصاد را در دستور کار خود قرار داد.

۳- دوره ۱۹۹۰-۱۹۸۰؛ تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی

در این دوره که با قدرت‌گیری دولت‌های محافظه‌کار در کشورهای عمده صنعتی همزمان بود، سازمان‌هایی که دیدگاه‌های توسعه در کشورهای ضعیف را نشان می‌دادند در حاشیه قرار گرفتند و در عوض بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نفوذ بیشتری یافتند که کمک‌های خود به کشورهای در حال توسعه را مشروط به پذیرش اصلاحاتی ساختاری از سوی آن‌ها می‌دانستند و سیاست‌هایی نظیر کاهش ارزش پول، کاهش کسری بودجه دولت از طریق کاهش هزینه‌های عمومی به‌ویژه یارانه‌های تولید و مصرف، آزادسازی تجارت، اصلاح نظام مالیاتی، تثبیت و مقررات زدایی و گذار به نظام بازار می‌بایست در دستور کار کشورهای در حال توسعه قرار می‌گرفت. در این دوره علاوه بر تعدیل ساختاری، صنعتی شدن مؤثر و توسعه صادرات نیز مورد تأکید قرار داشت. به لحاظ نظری نیز الگوی غالب این دوره، نظریه‌های لیبرالی و نئوکلاسیک هستند. برنامه تعدیل ساختاری مورد نقدهای جدی قرار گرفته است ریورو در کتاب افسانه توسعه چنین عنوان می‌کند: به دنبال بیش از سیصد برنامه تعدیل ساختاری که با موفقیت به اقتصادهای توسعه‌نیافته ثبات بخشیده ولی موجب انهدام اجتماعی شده و در نوسازی آن‌ها ناکام مانده است، بانک جهانی ظاهراً تغییر موضع داده و نقش دولت را پذیرفته است. اکنون، بانک جهانی سیاست تعدیل اقتصادی را دیکته می‌کند، که به نوسازی کشورهای توسعه نیافته بدبخت نمی‌انجامد، ولی مدعی است که در نظریه‌پردازی درباره دولت از هابز، لاک، بُلکن، مونتسکیو، لنین یا آرون پیشی گرفته است. بانک جهانی نشان می‌دهد که دولت ایده آل باید چگونه کار کند تا برنامه‌های تعدیل ساختاری به خاطر سوء مدیریت یا، از همه مهم‌تر، فساد فلج نشود. بانک جهانی در پی دوباره‌سازی «مدیریت دولتی» است، نه از برچیدن، بلکه از نوسازی دولت حمایت می‌کند تا از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی حفاظت و در خدمات اجتماعی، زیرساخت‌ها و حفظ محیط‌زیست سرمایه‌گذاری کند. بانک جهانی از دولت مدرن و دموکراتیک پشتیبانی می‌کند، به قوه قضاییه مستقل و عاری از فساد احترام

می‌گذارد. ولی پیشنهادهای بانک جهانی کلیشه‌ای و کهنه است و هیچ‌چیز تازه‌ای را مطرح نمی‌کنند. اگر حکومت لایق باشد و فاسد نباشد هر اقتصادی بهتر عمل خواهد کرد. با این وجود، این موضوع باید بسط یابد، مثلاً یک نقش مدیریتی مدرن به دولت داده شود تا بتواند از سرمایه‌داری ملی حمایت و به نوسازی آن کمک و شرکت‌های آن را قابل رقابت کند، همان اتفاقی که در ژاپن، کره جنوبی یا تایوان روی داده است. بانک جهانی درباره این نقش مدیریتی دولت هیچ حرفی نمی‌زند. به نظر می‌رسد که این بانک، نوسازی سرمایه‌داری را هم چنان به دست نامرئی بازار واگذار می‌کند (ریورو، ۱۳۸۳: ۹۶).

در اواخر این دوره مجدداً بحث تعادل رشد و توزیع با تأکید بر اشتغال به‌عنوان مسئله اصلی سیاست‌ها مورد توجه قرار گرفت که به قوت گرفتن نظریه‌های نهادی جدید کمک می‌کرد.

۴- دوره بعد از ۱۹۹۰؛ مطرح شدن توسعه انسانی

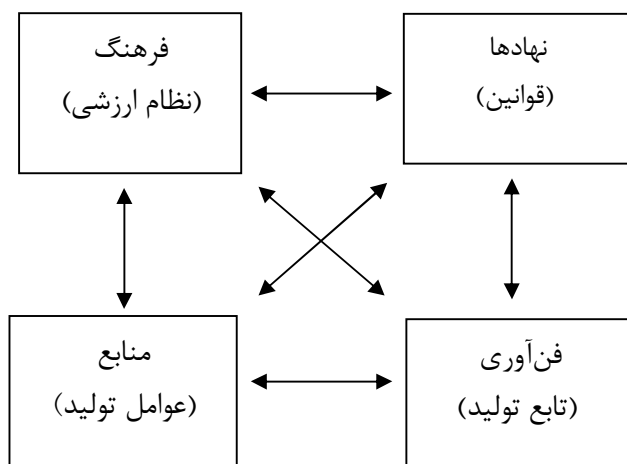
اواخر دهه ۱۹۸۰ همزمان بود با فروپاشی شوروی و خروج جهان از حالت دوقطبی، گسترش مفهوم جهانی‌شدن و ایجاد نوعی همگرایی در نظریه‌های توسعه. در اوایل دهه ۱۹۹۰ دیدگاه توسعه انسانی از سوی سازمان ملل مطرح گردید و شاخص‌های آن در اولویت‌بندی کشورها بکار گرفته شد. در این دیدگاه که «توسعه عبارت است از فرآیند بسط انتخاب‌های انسانی در بستر فضای اجتماعی قابلیت‌زا برای دستیابی به زندگی بهتر» (سازمان برنامه‌بودجه، ۱۳۷۸ج: ۳۷)، بر ایجاد و تقویت قابلیت‌های انسانی (سلامتی، دانش و مهارت، اوقات فراغت، ...) و محور قرار گرفتن انسان در فرآیند توسعه تأکید می‌شود. در دو دوره اخیر، نوعی گذار از الگوهای کلی توسعه به سمت مطالعات خرد صورت پذیرفت و همچنین کانون مباحث از فراگیرد توسعه به جنبه‌های ویژه توسعه‌نیافتگی و تمرکز از انباشت سرمایه به نحوه تخصیص

سرمایه معطوف گردید. در این دوره نهادهای بین‌المللی نیز کوشیدند تا از اهداف سنتی اقتصاد کلان از قبیل درآمد ملی، سلامت مالی و ثبات در توازن پرداخت‌ها فراتر روند و به توسعه اجتماعی شامل حقوق اساسی بشر، برخورداری از یک مقام حقوقی عادلانه، سواد و بهداشت مناسب دست یابند. به‌طور ویژه از اواسط این دوره توجه به مؤلفه‌هایی نظیر همبستگی اجتماعی، توانمندسازی، ادغام اجتماعی، مبارزه با طرد اجتماعی، توسعه مبتنی بر مشارکت فقرا و... وارد ادبیات توسعه شد و با آغاز هزاره سوم نیز، مباحث مربوط به توسعه هزاره با تمرکز بر فقرزدایی، بهداشت، آموزش و برابری جنسیتی مورد توجه قرار گرفتند.

ابعاد مفهومی و نظری

توسعه اجتماعی در شکل فراگیر و پایدار آن با مؤلفه‌هایی همچون بهبود در کیفیت زندگی، تحقق برابری و عدالت اجتماعی، نیل به یکپارچگی اجتماعی، تحقق نظام شایسته‌سالاری، مشارکت اجتماعی در قالب بسط انجمن‌ها و نهادهای مدنی، تقویت قابلیت و ظرفیت نظام اجتماعی، پاسخگویی به ضرورت‌های حاصل از دگرگونی‌های گوناگون، پذیرش تکثر اجتماعی با حفظ انسجام ملی و ارتقای توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظری و عملی آحاد افراد جامعه و نیل به کنشگرانی که در قامت شهروندان فعال که سازنده جامعه‌ای گرم و سرزنده هستند پیوند دارد. در معنایی محدودتر توسعه اجتماعی را پویایی و پایداری نظام اجتماعی تعریف می‌کنند و به پیوند و ارتباط دیالکتیکی نظام اجتماعی با متغیرهای اقتصادی، فرهنگی و نهادی توجه می‌شود. به نظر هایامی^۱ توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق تعامل بین نیروهای اقتصادی و عناصر فرهنگی - نهادی در تاریخ بارها تکرار شده است (هایامی، ۱۳۸۰: ۴۲). او در هم‌تنیدگی این عناصر را در قالب شکل زیر نشان داده است.

1. Hayami



شکل (۱) درهم‌تنیده نظام اجتماعی

سن^۱ نیز بر اتخاذ رویکرد چندجانبه از توسعه تأکید دارد. رویکردی که «تکه‌تکه کردن فرآیند توسعه را رد می‌کند (به‌عنوان مثال، این که فقط توسعه را به آزادسازی یا یک فرآیند منفرد فراگیر دیگر محدود کنیم). جستجو برای یک‌راه علاج منحصر به فرد و همه‌منظوره (همچون بازارهای آزاد یا تصحیح قیمت‌ها بخش عمده‌ای از تفکر اقتصاددانان گذشته بوده است در حالی که به جای آن رویکرد جامع و چندوجهی مورد نیاز است که هدف آن پیشرفت همزمان در همه جنبه‌ها است که یکدیگر را تقویت می‌کنند (سن، ۱۳۸۱: ۱۷۸). او بر فراتر رفتن از اصلاحات اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی محض به‌خصوص تأکید صرف بر آزادسازی تأکید دارد. به گمان سن دفاع از اصلاحات اقتصادی به‌عنوان موضوع اصلی سیاست اقتصادی توجه ما را از پرداختن به دیدگاه گسترده‌تر فرصت‌های اجتماعی منحرف می‌سازد (سن، ۱۳۸۱: ۲۷۲).

1. Sen

سن به تعامل بین عاملیت و ساختار توجه دارد. او به نقش سازنده و فعال کنشگر انسانی به‌عنوان موتور محرکه توسعه عنایت دارد و هم به تأثیر ساختارهای اجتماعی به‌خصوص نقش دولت در فرآیند توسعه اجتماعی که در چارچوب دو نوع دولت مداخله‌گر سرکوبگر و تهدیدکننده آزادی و نیز دولت حامی و بسط دهنده آزادی‌های مؤثر موردبحث قرار می‌دهد. او دولت نوع دوم را به‌عنوان ساختاری مؤثر و سازنده در توسعه می‌شناسد. به نظر هایامی مسئله مهم برای رهبران سیاسی یا سیاستمداران این است که احتمال بقای خود را به حداکثر برسانند. برای دستیابی به این هدف، تخصیص بودجه به کالاهای عمومی گوناگون بر پایه توجه به سهم این کالاها در رفاه اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه بر اساس محاسبات مربوط به تقویت افزایش پشتیبانی سیاسی انجام می‌شود (هایامی، ۱۳۸۰:۲۶۱). سیاستمداران و بوروکرات‌ها باید بکوشند تا به بهترین نحو ممکن موجب رفاه ملت شوند. ولی معمولاً این کارگزاران به این وسوسه تسلیم می‌شوند که به‌جای نفع مردم و رفاه ملت به دنبال نفع شخصی خود بروند. این «رسوایی اخلاقی» در قراردادهای کارفرما- کارگزار در بخش خصوصی هم وجود دارد (هایامی، ۱۳۸۰:۲۶۳). رویکردهای جدید نسبت به توسعه نگاهی فراگیر دارند. به‌گونه‌ای که توسعه را در قالب و صورت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن می‌بینند نمونه آن را می‌توان در رویکرد سه اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل دید.

رویکرد سه برنده جایزه نوبل به توسعه

نورث	استیگلیتز	سن
افزایش اعتبار و اهمیت نهادها	تحول ساختاری جوامع	آزادی انتخاب
رشد ساختارهای مشوق و تسهیل‌کننده	رویکرد کل‌گرایانه و پویایی	چندوجهی شدن محتوای رویکرد توسعه و حکمرانی مطلوب
ساختارهای تسهیل‌کننده و تقویت سازوکارها	تأکید بر مالکیت و مشارکت	اهداف را فراتر از افزایش سرانه تولید ناخالص ملی دیدن
ارزش‌ها، ادراکات و عقاید واقع‌گرایانه	شمولیت و آگاهی‌سازی	توسعه به‌عنوان تعریض و گسترش فرصت‌ها
تغییر در محیط انسان	شراکت و همراهی	ابعاد گوناگون آزادی
کنترل بر تصمیم‌گیری	سرمایه اجتماعی	کالاهای عمومی / ارزش‌های اجتماعی
نهادهای بالا به پایین و پایین به بالا	آزادی مسئولیت	مسئله نهادها

(دانیگ، ۲۰۰۴: ۴۴)

در مجموع آن چنان که در تعریف توسعه اجتماعی ذکر شد می‌توان این ایده را مطرح نمود که توسعه اجتماعی معطوف به ایجاد تغییرات مثبت و بهینه در ساختارهای اجتماعی برای فراهم‌سازی ظرفیت و بسترهای مناسب جهت نیل به توسعه مطلوب است هرچند که تقویت عاملیت انسانی نقش بنیادی را دارد. قلمرو آن حوزه تعاملات اجتماعی متقابل برای تولید تعهد لازم جهت وحدت وفاق اجتماعی است. و به لحاظ هستی‌شناسی، توسعه اجتماعی با محوریت انسان به‌مثابه کنشگر فعال و آگاه در

ساحت‌های معنوی و مادی (جهان فرا مادی و مادی) مبتنی بر مبانی و آموزه‌های دینی و انسانی - اجتماعی تعریف می‌شود. چرا که عدالت محوری و معنویت‌گرایی که از آموزه‌های کلیدی ادیان و به‌ویژه دین اسلام می‌باشند باید از اصول بنیادین توسعه تلقی شوند. هرچند که این اصول نقش اساسی را برای همه اشکال توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارند اما برای توسعه اجتماعی اهمیت درخور توجه‌تری دارند. انسان اجتماعی که واجد مجموعه‌ای از صفات و قابلیت‌های چون: خداباوری، کرامت (محترم بودن)، آزادگی و عزت (عزیز بودن) است. تحقق این نوع توسعه درگرو توانمند شدن شهروندان در سازمان‌دهی به ظرفیت‌های خویش و ساختار اجتماعی برای مواجهه با فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو است. محمل‌های توسعه اجتماعی در درجه نخست ظرفیت‌های درون جامعه‌ای، مانند سنت‌های تاریخی اعم از سنت‌های دینی و ملی هستند؛ که مقوم الگوی بومی توسعه اجتماعی خواهند بود.

توسعه اجتماعی در ایران

بیان و تحلیل وضعیت توسعه اجتماعی در ایران را می‌تواند به شیوه‌ها و در عرصه‌های گوناگون مورد ردیابی قرار داد که دو عرصه اصلی آن عبارتند از: بررسی توسعه اجتماعی در قالب رویکردهای سیاستی و برنامه‌های توسعه‌ای که در ایران تعریف و تجربه شده‌اند و نیز پیامدهای عملی این سیاست‌ها و برنامه‌ها در اعیان اجتماعی و اذهان آحاد افراد جامعه و به تعبیری نمود توسعه اجتماعی در زندگی و مناسبات اجتماعی با تمام فراز و فرودها، سودمندی‌ها، آسیب‌ها و هزینه‌هایی که در پی داشته است. پر پیدا است که ورود به عرصه دوم نیازمند کاوش و عرضه داده‌ها و شواهد وسیع و گسترده‌ای است که حجم کار را فراتر از حیطه این نوشتار می‌برد در نتیجه بحث این نوشته به عرصه اول که بیشتر معطوف به سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه است محدود شده است. شواهد نشان می‌دهند در دو دهه اخیر تلاش‌هایی صورت گرفته که

کارگزاران توسعه را فراتر از دولت قرار گیرند اما در عمل کارگزار اصلی توسعه اجتماعی در ایران همچنان دولت است که سهم و نقش دولت را در مقام سیاستگذار و مجری در قالب برنامه‌های توسعه دید. با توجه به چهار برش زمانی مطرح شده در مورد پیشینه توسعه اجتماعی می‌توان گفت برنامه‌های اول تا چهارم پیش از انقلاب با دوره زمانی اول و برنامه پنجم با دوره زمانی دوم مقارن بوده است. برنامه اول پس از انقلاب اسلامی در اواخر دوره سوم تدوین یافت و برنامه‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم نیز در دوره بعد از ۱۹۹۰ تصویب شده‌اند. اهداف کلی برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۳۷۲-۱۳۶۸) با توجه به خاتمه جنگ، بر بازسازی و تجهیز بنیه دفاعی، بازسازی و نوسازی ظرفیت‌های تولیدی و زیربنای خسارت دیده و تأکید بر رشد اقتصادی و خودکفایی محصولات کشاورزی استوار گردید. در پیوست شماره یک برنامه آمده است «هرچند که سیاست‌های اصلاح توزیع درآمد در کوتاه‌مدت ممکن است که رفاه نسبی برای قشر محروم ایجاد کند ولی در بلندمدت تا درآمد ملی افزایش نیابد، سطح عمومی رفاه اجتماعی افزایش نخواهد یافت بنابراین در ابتدای مراحل توسعه اقتصادی کشور باید توجه داشت که توزیع درآمد هر چقدر هم که به‌طور عادلانه تنظیم شده باشد، اگر رشدی در درآمد کل جامعه اتفاق نیفتد، غیر از گسترش عمومی فقر و محرومیت در جامعه نتیجه‌ای نخواهد داشت» (وزارت برنامه‌بودجه، ۱۳۶۸: ۱۰-۱). به بیان دیگر در این برنامه مسئله توزیع درآمد به‌عنوان هدفی ثانوی مطرح می‌شود و این امیدواری وجود دارد که پس از طی مرحله‌ای از رشد اقتصادی، اثرات رشد به گروه‌های اجتماعی سرریز شود. در برنامه دوم (۷۸-۱۳۷۴) تأمین بهداشت عمومی و گسترش بیمه همگانی، توجه به مناطق محروم با اولویت اشتغال، بهداشت و آموزش و جهت‌دهی به پرداخت‌های انتقالی دولت در راستای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و نیازمند از جمله خط‌مشی‌های ذیل هدف تحقق عدالت اجتماعی است. برنامه دوم که بر اساس سیاست تعدیل اقتصادی تدوین یافته است بر مؤلفه‌های نظیر نرخ شناور ارز، حذف تدریجی معافیت‌های مالیاتی، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی

و تسهیل فرآیندهای گمرکی تأکید دارد. مباحث مربوط به تأمین اقتصادی- اجتماعی نیز با رویکردی ایزاری- خدماتی در آن بازتاب یافته است. برنامه سوم (۸۳-۱۳۷۹) پیرو سیاست تعدیل و اصلاح ساختاری است. در این دوره با رویکرد ایجاد جامعه‌ی مدنی، رهنمودهایی چون «ارتقاء فرهنگ مشارکت عمومی با تأکید بر اصل حقوق شهروندی و مسئولیت اجتماعی، نهادینه کردن آزادی‌ها و حقوق مصرح در قانون اساسی، گسترش مشارکت مردم و اعمال نظارت عمومی بر امور گوناگون کشور از طریق گسترش نهادهای مدنی در قالب احزاب، گروه‌ها، تشکل‌های صنفی و تخصصی و ...» (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸: ب: ۱۵ و ۱۹) به ادبیات برنامه‌ریزی وارد شد. بر اساس مطالعات رفیعی و مدنی (۱۳۸۰) سیاست تعدیل در برنامه سوم در راستای دو برنامه پیشین دانسته شده و بنابراین گسترش برنامه‌های رفاهی نیز بانگیزه تحت کنترل درآوردن تبعات و آثار سوء توسعه مورد توجه بوده است. برنامه چهارم (۸۸-۱۳۸۴) اولین برنامه از مجموع چهار برنامه‌ای است که در چارچوب سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام تدوین یافته است و عهده‌دار رشد پایدار دانایی محور می‌باشد. بر اساس مبانی نظری برنامه، «هدفمند نمودن یارانه‌ها، استقرار نظام شناسایی خانوارهای کم درآمد و متوسط، برپایی نظام کارآمد و فراگیر و جامع تأمین اجتماعی، تأمین حداقل معیشت مردم، ساماندهی نهادها و دستگاه‌های حمایتی و امدادی دولتی در قالب تشکیلات واحدی با عنوان «وزارت رفاه و تأمین اجتماعی»، توسعه کارآفرینی و توانمندسازی فقرا و نهادینه کردن امنیت غذایی» (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۴۸۷-۴۸۶) به‌عنوان خطوط راهبردی تأمین اجتماعی مدنظر قرار دارند. در این برنامه، توزیع عادلانه درآمد همچنان به‌عنوان پیامد رشد اقتصادی در نظر گرفته شده است. فصل سوم برنامه پنجم (۱۳۹۴-۱۳۹۰) با عنوان اجتماعی، ارتقاء شاخص‌های توسعه انسانی، گسترش بیمه‌های اجتماعی و استقرار نظام جامع تأمین اجتماعی، سلامت و بیمه‌های مربوط به آن و نیز حمایت و توانمندسازی اقشار و بخش‌های آسیب‌پذیر را مورد تأکید قرار داده است. برنامه‌های توسعه ایران غالباً تحت تأثیر الگوهای جهانی قرار داشته است اما این الگوها

به‌ویژه بعد از انقلاب سال ۵۷، متأثر از پارادایم‌های غالب توسعه نبوده‌اند. به بیان دیگر از آنجا که برنامه‌های بعد از انقلاب همگی در برش زمانی بعد از دهه ۱۹۹۰ تدوین یافته‌اند، انتظار می‌رود که رویکرد انسانی و قابلیت‌ی، الگوی غالب برنامه‌ها باشد اما این برنامه‌ها در روندی متفاوت به‌شدت متأثر از سیاست‌های منبعث از اجماع واشنگتن و سیاست‌های پیشنهادی از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند. تأثیرپذیری از رویکردها و نسخه‌های خارجی و بی‌توجهی و غفلت نسبت به شرایط داخلی کشور موجب شده که گفتمان‌های جدید توسعه نقدهای جدی را نسبت به سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای تجربه‌شده در کشورهای در حال توسعه، که حتی نتوانستند به اهدافی که خود تعریف کرده‌اند دست پیدا کنند، مطرح کنند. جالب این‌که نقطه ثقل نقدهای ارائه شده برای این برنامه‌ها در درجه اول تبعات منفی و آسیب‌های حاصل‌شده در دو حوزه اجتماعی و فرهنگی است تا حوزه‌های اقتصادی و سیاسی؛ این گفتمان‌ها به اروپا مداری این سیاست‌ها ایراد گرفته چرا که «اروپا مداری پدیده‌ای فرهنگی است که آن را باید جنبه‌ای از فرهنگ و ایدئولوژی جهان سرمایه‌داری مدرن دانست که مدعی است تنها راه‌حل پیش رو برای کشورهای غیرغربی تقلید و رفتن به راه و شیوه توسعه غربی به مثابه بهترین جهان ممکن است. امین در کتاب اروپا مداری چگونگی ظهور و ترویج این پدیده فرهنگی را چنین مطرح می‌کند. اروپا مداری به‌عنوان فرهنگ و ایدئولوژی مسلط» یک غرب‌ازلی^۱ را اختراع کرد که از زمان تولدش تاکنون بی‌مانند بوده است. هم‌تا و مکمل این برساخته مصنوعی و افسانه‌ای، تصویری سطحی از دیگری (مردمان مشرق زمین^۲ یا شرق^۳) بود که البته آن نیز بر پایه‌های افسانه‌ای بنیان یافته بود. فرآورده این بینش اروپا مدار، قرائت معروف و متداولی از تاریخ غربی^۴ است که می‌گوید از زمان یونان باستان تا رم، بعد تا اروپای فئودال

1. eternal west
2. orient
3. The orient
4. western

مسیحی و در نهایت تا اروپای سرمایه‌داری، همیشه تاریخ غرب با پیشرفت توأم بوده است. این برساخته، به عنوان دقیق‌ترین نظریه برای توجیه نیای فرهنگ و تمدن اروپایی، بیش از همه در کتب مدارس ابتدایی و افکار عمومی، خلق و نشر پیدا کرده است (امین، ۱۳۸۹: ۱۲۶). گفتمان پسااستعماری نیز معطوف به نقد سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه در دوره پس از استعمار است و متمرکز بر واقعیت‌هایی چون ترویج مثبت‌پنداری نسبت به توسعه غربی، القای ارزش‌های توسعه غربی، احاله دادن آسیب‌ها و مشکلات برآمده از توسعه به نیروها و منابع بعید و بی‌ربط، بهنجارسازی و کنترل انضباطی افراد از طریق سازوکارهای روان‌شناختی، عادی و بهنجار جلوه دادن وضعیت نابسامان و امیدوار سازی‌های کاذب با وعده وعیدهایی چون درحال توسعه و پیشرفت بودن است. العطاس به نقل از ممی^۱ و فانون^۲ عنوان می‌کند «استعمار»، استعمار شده را از تاریخ خارج می‌سازد، به این معنا که او دیگر سوژه تاریخ نیست بلکه بیشتر ایزه آن است. خاطرات آزادی رنگ می‌بازند، علاقه و احساس محو می‌شوند، و حتی به ذهن استعمار شدگان خطور نمی‌کند که احتمالاً می‌توانند عامل تغییر در تاریخ باشند. به علاوه، استعمار کاری بیش از تهی کردن ذهن استعمار شده انجام می‌دهد. استعمار به سراغ گذشته مردم سرکوب شده می‌رود و آن را تحریف و بی‌قواره، و منهدم می‌کند. فکری را که استعمار آگاهانه می‌کوشید به مغز بومی‌ها فروکند این بود که اگر مستعمره نشینان را ترک کنند، آنان فوراً به بربریت، انحطاط، و سببیت سقوط می‌کنند (العطاس، ۱۳۹۰: ۶۰). نظریه پردازان پسا توسعه با نقد رویکرد و سیاست‌های مرسوم توسعه که عمدتاً غربی و آمریکایی هستند هدف توسعه مورد نظر آن‌ها را نه بهبود وضع انسان و جامعه انسانی بلکه کنترل و سلطه بر انسان و جامعه است. به‌هرحال در پرتو نقدهایی که گفتمان‌های جدید نسبت به الگو سیاست توسعه مرسوم داشته‌اند تغییر از اروپا مداری و آمریکا مداری به تکثرگرایی و زمینه و متن گرایی به

1. Memmi
2. Fanon

عبارتی گذار از اصل همانندی و همگرایی به اصل ناهمانندی و ناهمگرایی به‌عنوان جهت‌گیری‌های جدید در مطالعات توسعه شناخته می‌شوند آن‌ها چرخش از نگاه‌های ساده‌انگارانه و مبتنی بر شاخص‌های ساده چون رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه به نگاه‌ها عمقی و محتوایی‌تر که بحث‌های خود را از ساحت اقتصادی به ساحت‌های اجتماعی و فرهنگی ارتقا داده‌اند. از اواخر دهه هشتاد در گفتمان توسعه شاهد تغییراتی هستیم و طرح الگوهای جدید و جایگزینی که مبتنی بر زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و شرایط بومی کشورها هستند مورد اعتنا قرار گرفته چراکه چنین الگوهایی می‌توانند نه تنها آسیب‌های ناشی از توسعه و پیشرفت را کاهش دهند بلکه به پایداری اقدامات و حرکت‌هایی که در راستای توسعه و پیشرفت انجام می‌شوند نیز کمک کرده و می‌توانند مشارکت و حضور بیشتر مردم و جمعیتی که هدف توسعه هستند را تأمین کنند؛ و مهم‌تر این‌که به حاشیه‌نشینی توسعه اجتماعی پایان داده و آن را به‌عنوان ساحتی مهم در نوشته‌های توسعه مطرح کنند.

نتیجه‌گیری

الگوی توسعه تجربه شده در ایران کمتر خصلت بومی و درون‌زا را داشته است به‌گونه‌ای که برنامه‌های توسعه به‌رغم این‌که با پسوندهای اجتماعی و فرهنگی تعریف شده‌اند اما وجه اقتصادی در تمامی آن‌ها وجه غالب بوده است. بی‌تردید توسعه اجتماعی معطوف به رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی است، به شرطی که رفاه و کیفیت زندگی را در معنای بسیط و فراگیر آن در نظر بگیریم و آن را به نیازهای اساسی فرو نگاهییم. حداقل این است که اگر توسعه اجتماعی را در معنای جدید آن مقدم بر توسعه اقتصادی ندانیم مکمل با توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دیده شود که مرجع آن نظام اجتماعی است نظامی که باید آن را در یک فضای اجتماعی متکثر و شبکه‌ای فهم و درک کرد. تقدم و اهمیت توسعه اجتماعی ریشه در این ایده دارد که مسئله و حلقه

مفقوده توسعه را باید در شرایط تاریخی و فرهنگی، فقدان خلیات و سنت‌های مقوم و تسهیل‌کننده پیشرفت و توسعه جستجو کرد که دگرگونی و تثبیت آن‌ها درگرو اهتمام به توسعه انسانی و اجتماعی است. آنچه که در دوره جدید مورد تأکید است این‌که توسعه درگرو مشارکت خلاق مردم، علم باوری در مدیریت و اجرا و گسترش دانش تجربی است (عظیمی، ۱۳۷۷: ۷۶). توسعه اجتماعی در معنای جدید آن با افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، خدمات و سیاست بهره‌گیری از منابع برای سطوح زندگی مطلوب‌تر تعریف می‌کنند تحقق چنین توسعه‌ای درگرو توانمندسازی، بسط حضور و مشارکت مردان و زنان در عرصه عمومی و شبکه چندگانه روابط اجتماعی است. که امکان ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در ساختارها و روابط اجتماعی بانگیزه تحقق اهداف ادغام اجتماعی، انسجام اجتماعی و پاسخگو کردن کارگزاران را فراهم می‌سازد. در مجموع توسعه اجتماعی در شکل فراگیر و پایدار آن با مؤلفه‌هایی همچون بهبود در کیفیت زندگی، تحقق برابری و عدالت اجتماعی، نیل به یکپارچگی اجتماعی، تحقق نظام شایسته‌سالاری، مشارکت اجتماعی در قالب بسط انجمن‌ها و نهادهای مدنی، تقویت قابلیت و ظرفیت نظام اجتماعی، پاسخگویی به ضرورت‌های حاصل از دگرگونی‌های گوناگون، پذیرش تکرر اجتماعی با حفظ انسجام ملی و ارتقای توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظری و عملی آحاد افراد جامعه و نیل به کنشگرانی که در قامت شهروندان فعال که سازنده جامعه‌ای گرم و سرزنده هستند پیوند دارد. درحالی‌که تأکید بیش‌ازحد بر رشد و توسعه اقتصادی در غیاب توسعه اجتماعی مبتنی بر بسط نهادهای دموکراتیک، حقوق اجتماعی و سیاسی، عام‌گرایی، خرد جمعی و ارزش‌های اخلاقی به جنون کسب سودهای آنی و فوری و اقتصاد دلالی می‌انجامد که مخل اخلاق، حقوق اجتماعی و محیط‌زیست است. از الزام‌های توسعه اجتماعی پایدار سامان‌دهی و مدیریت برای برخورداری از شبکه کارآمد گروه‌های حرفه‌ای و متخصص، تقویت انجمن‌های علمی در مقیاس ملی، منطقه‌ای و محلی به‌عنوان بازوهای فکری و اجرایی نظام می‌باشد که این کار می‌تواند علاوه بر این‌که به تقویت

ظرفیت‌های اجرایی و آزادسازی انرژی و نیز تحقق فرصت بیشتر برای مشارکت آحاد مردم در بخش‌های گوناگون پیش‌بینی‌شده در اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی کمک کند و نیل به توسعه اجتماعی پایدار را در پی داشته باشد. در توسعه اجتماعی می‌توان این ایده را مطرح نمود که به‌رغم این‌که توسعه اجتماعی در درجه نخست معطوف به ایجاد تغییرات مثبت و بهینه در ساختارهای اجتماعی برای فراهم‌سازی ظرفیت و بسترهای مناسب جهت نیل به توسعه مطلوب است اما تقویت عاملیت انسانی نقش بنیادی را دارد. و در این امر سهم سیاست‌های اجتماعی، راهبردها و برنامه‌های رفاهی را نمی‌توان از نظر داشت. که توصیف و تبیین آن‌ها از حیث پیامدی بنا به قاعده، فهم ما از رویدادهای جهان اجتماعی زمانی کامل می‌شود که بتوانیم پیامدهای آن‌ها را شناسایی و تحلیل کنیم؛ می‌تواند گشایشگر باشد. که به‌اجمال به دو راهبرد کمک و توانمندسازی اشاره می‌شود. در راهبرد اول آحاد افراد جامعه به‌عنوان افراد نیازمند کمک و مساعدت تلقی می‌شوند که توسعه اجتماعی در قالب سیاست و برنامه‌های رفاهی باید درصدد تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای مادی آن‌ها برآید. طرفداران این نگاه خود را مردم‌گرا و چه‌بسا که حامی واقعی طبقات پایین اجتماعی می‌دانند و رسالت خود را کمک به آن‌ها دانسته و چه‌بسا که بر نقش محوری مردم هم تأکید کنند. اما باید توجه داشت درست است که مردم در کانون توسعه اجتماعی قرار دارند اما این به معنای نگاه توده‌ای داشتن به جامعه نیست بلکه توجه به مشارکت در مقیاس نهادی و سازمان‌یافته مورد نظر است که تحقق آن نیازمند نوعی مدیریت نهادی پویا و کارآمد است که از نگاه توده‌ای برنمی‌آید. آن چنان که در سیاست‌باز توزیع پوپولیستی که حتی وفادار به نامی که برای خود اختیار کرده نیست، که نمونه آن را در سیاست و برنامه هدفمندسازی یارانه‌های نقدی دولت پیش شاهد آن بوده‌ایم و یا طرح و اجرای برنامه‌های ضربتی و اورژانسی که در بهترین حالت نقش تسکینی و آنی را دارند نه تنها امکان نیل به توسعه اجتماعی پایدار ممکن نیست بلکه برآیند آن وابستگی به دولت و انفعال خواهد بود. چراکه دولت پیش از این‌که مترصد امر حقوق اجتماعی، در معنای

فراگیر آن برای همه گروه‌های اجتماعی باشد، واقعیتی که در قوانین بالادستی چون قانون اساسی دیده‌شده و نقش قانونی را در توسعه اجتماعی دارند. تمام هم و غم خود را مصروف مدیریت توزیع کمک و هدایای نقدی و جنسی در پرتو درآمدهای نفتی و تحقق به اصطلاح رفاه نفتی یا سخاوت وابسته به رانت کرده که به موجب تغییر در عایدات نفتی توأم با نوسان‌های گوناگون دارد.

در راهبرد دوم به افراد جامعه به عنوان دریافت‌کنندگان منفعل کمک برای ارتقای رفاه و فائق آمدن بر فقر و نداری‌شان نگاه نمی‌شود. بلکه در مقام نظر و سیاستگذاری تکیه بر این ایده و نگاه است که آحاد افراد جامعه از پتانسیلی خیلی بیشتر از صرف دریافت‌کنندگان منفعل که گویا همواره چشم‌داشت و دست نیاز و حاجت به دارندگان و مراکز قدرت دارند، نگریسته می‌شود. در این راهبرد بنا به قاعده میکرو فیزیک قدرت آن‌ها خود صاحب قدرت‌اند هرچند که نسبت به آن وقوف لازم را ندارند و هنر و تلاش سیاست اجتماعی در شکل ایده آل آن این است که به بالفعل شدن پتانسیل‌های نهفته و آزادسازی انرژی آن‌ها کمک کند که این امر از طریق برنامه‌های ترویجی و توانمندسازی که در مرکز سیاست‌های عملی توسعه اجتماعی قرار دارند میسر و ممکن می‌شوند. و بر این مبنا است که کنشگران اجتماعی هم کارگزار توسعه و هم بهره‌مند از مواهب توسعه می‌شوند. این راهبرد از جانب دولت‌های توسعه‌گرا پیگیری می‌شود که با ویژگی‌هایی چون اتکا به جامعه، ارتقای عملکرد اقتصادی، تقویت زیرساخت‌های نهادی، قضایی، آموزشی، بهداشتی و نیز فراهم نمودن زمینه‌های بسط فضای عمومی و تعامل با نهادها و تشکل‌های مدنی، اعمال نقش نظارتی مناسب، دیوانسالاری کارآمد، شایسته‌سالاری قوی شناخته می‌شوند. پرهیز از تقلیل‌گرایی کمتر در مقام سیاستگذاری محل اعتنا بوده است که نمونه آن را می‌توان در مورد توسعه اجتماعی دید، مفهومی که به‌سان دیگر سازه‌ها و مفاهیم اجتماعی که در علوم اجتماعی مورد تتبع و بررسی هستند، بنا به ماهیت سازه‌ای و مرجع‌شان همواره در معرض شیفت‌های مفهومی، نظری و سیاستی هستند. هرچند که در برخی از جوامع بنا به دلایل عدیده‌ای این مفاهیم آن

چنانکه انتظار می‌رود نه در سطح نظری و نه در سطح سیاستی مورد اهتمام صاحب‌نظران و سیاستگذاران قرار نمی‌گیرند و مواجه با کاستی‌های معنایی و سیاستی هستند که خود نقیصه‌ای درخور تأمل است. توسعه اجتماعی در ایران مستثنی از این وضعیت نیست. به‌گونه‌ای که توسعه اجتماعی را در مقام نظر معطوف به رفاه اجتماعی در معنای حداقلی آن و از حیث سیاستی معادل با تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای اساسی دانسته و یا این‌که پسماند امر اقتصادی و سیاسی تلقی شده است. از این منظر توسعه اجتماعی قالبی پیامدی که گویا پس از توسعه اقتصادی سر برمی‌آورد و عارض بر بحث‌های توسعه اقتصادی و صنعتی است دیده شده است. چنین پنداشتی توسعه اجتماعی را به حاشیه برده و آن را از جایگاه اصلی خود خارج کرده است که خود آغازی برای اختلال، آسیب‌پذیری و از جادرفتگی در فرآیند توسعه است. امروزه در بین صاحب‌نظران توسعه به‌خصوص آنهایی که به هزینه‌ها، آسیب‌ها و ناپایداری توسعه اعتنا دارند این اجماع وجود دارد که عمده مسائل و مشکلات ریشه و حضور در حوزه اجتماعی دارند. در نتیجه بخش‌های نظری و سیاستی توسعه اجتماعی که بخش سیاستی آن را بیشتر باید در حوزه سیاست اجتماعی جستجو کرد اهمیت وافر پیدا کرده است. در ایران به‌رغم این‌که برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی با پسوندهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریف شده‌اند اما سهم بخش اجتماعی در مقام نظر و عمل در قیاس با بخش اقتصادی در حاشیه بوده به‌گونه‌ای که برنامه‌های توسعه به حوزه اقتصادی و عمرانی فرو کاهیده شده‌اند.

منابع

- استیگلیتز، جوزف. (۱۳۸۲)، به‌سوی پارادایم جدید توسعه، ترجمه: اسماعیل مردانی
گیوی، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۹۶-۱۹۵.

- العطاس، سید فرید. (۱۳۹۰)، *گفتمان‌های جایگزین در علوم اجتماعی آسیا*، ترجمه: محمود عبدالله زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امین، سمیر. (۱۳۸۹)، *اروپا مداری، نظریه فرهنگی سرمایه‌داری مدرن*، ترجمه: موسی عنبری، تهران، نشر علم.
- رفیعی، حسین و مدنی، سعید. (۱۳۸۰)، *بررسی تطبیقی دیدگاه‌های توسعه و رفاه اجتماعی در ایران، مجموعه مقالات همایش توسعه اجتماعی*، (دی‌ماه ۱۳۷۸)، تهران، علمی و فرهنگی.
- ریورو، اسوادود. (۱۳۸۳)، *افسانه توسعه، اقتصادهای ناکارآمد قرن بیست و یکم*، ترجمه: محمد عبدالله زاده، تهران، اختران.
- زاهدی مازندرانی، محمدجواد. (۱۳۸۲)، *توسعه و نابرابری*، تهران، مازیار.
- سازمان برنامه‌وبودجه. (۱۳۷۸الف)، *نکاتی پیرامون برنامه سوم توسعه کشور*، تهران، سازمان برنامه‌وبودجه.
- سازمان برنامه‌وبودجه. (۱۳۷۸ب)، *سیاست‌ها و رهنمودهای کلی برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران؛ پیوست یک لایحه*، تهران: سازمان برنامه‌وبودجه.
- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. (۱۳۸۳الف)، *مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه؛ جلد اول*، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- سن، آمارتیا. (۱۳۸۱)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه: حسین راغفر، تهران: کویر.
- عظیمی، حسین. (۱۳۷۷)، *ایران و توسعه*، اصفهان: اتاق بازرگانی و صنایع و معادن.
- غفاری، غلامرضا و رضا امیدی. (۱۴۸۸)، *کیفیت زندگی شاخص توسعه اجتماعی*، تهران: نشر شیرازه.

- فاین، بن. (۱۳۸۵)، سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی؛ اقتصاد سیاسی و دانش اجتماعی در طلیعه هزاره سوم، ترجمه: سید محمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- نورث، داگلاس. (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.

- هایامی، یوجیرو. (۱۳۸۰)، اقتصاد توسعه، از فقر تا ثروت ملل، ترجمه: غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.

- هینز، جفری. (۱۳۹۰)، مطالعات توسعه، ترجمه: رضا شیرزادی و جواد قبادی، تهران: آگه.

- Dunning, John. H. (2004). *Towards a New Paradigm of Development: Implications for International Business Research.*

- Stieglitz, J. (2002). *Participation and Development: Perspectives from the Comprehensive Development Paradigm*, Review of Development Economics, Vol. 6, pp. 163-182.